

بَذَاكَ مُرْتَبَةِ الرُّوحِ وَالرُّوحِ جَوْهَرُهُ وَهَذَا مُرْتَبَةُ الْعَيْنِ وَالْعَيْنُ مِنْ صَدْرِهِ

ای کوه که در ازل طبابت پیش این پنجه سیاه که گویند یکسان مقدار مسلم زرد پیش بود پیش کاین پرورش تن جان پوشش
سدی زباید و پرسی را پر صیانت کرد کای جو انجست یا دیگر این پنجه
هر که با اهل خود وفا نکند نشود دوست روی و دوستانند

واقع گران :

هر کسی در مغزی دیده است آن امار را آدم اندر غم اوستا و موسی در قبر

خوش نوبیان واقع گرا و حق پذیرند بهم نمونند بهم خالی چنانکه سپیکه جان او گواهد خالقیت خداست ایلی است ، نظریب
و خوش ترکیب و بدوچ او نیز نشانی از خالقیت و الهی است . آفریننده و جبریت غلظت . در او اسطرلاب و باطن الدام و اضمای او
چنان صنعتی بکار برده که خود را آیت **قَسَّارُكَ اللهُ اَحْسَنُ الْعَالَمِينَ** ستوده است . نظایر هم چنان بزرگ کاریها و عرفانها پیدا
سیاره که دیگران با او دار کجستین آفرین میکند . از این راه در حد خود موهبتا می اندوزد و در کار آفرینش دست نهد و خداوندی چون چرا
نیارد . تسلیم امر او را دوست بماند که خوشه حروف و کلمات با ترکیبهای گوناگون و مثل انعاما می تلفت در پیاد و دانها همچون
مفوقات که سخن را در حدت و سخن را در دست و تمام آهسته . و از این میان اصل الهی بنبرشته شد که هر یک موجودات در فرج خود کمال
و قنایت عطا فرموده است . زیرا خود وی گوید یکی از موجودات بشمار است توانست هر یک از حروف و ترکیبات را بر آخن و بر
در حد کمال بکار و بهر اندازه وی تسامی و عدل نظر افکند . نظایر از اجتماعات حروف و حیواناتی ترکیبی و نظام ترتیبی که در آمانا
بکار برده کیفیت نظم اجتماعات بشری بی سبب و در میانیکه وقتی یک نظر بزم و صلاح برای بی فانی آمان تا نظم کند هر بر طریق تسلیم
و صلاح بسیار میشود . و از اینجا صراط مستقیم که بر نیکی است بنشسته و داند که کفره و تمیز این میان بود آب و گنهای جهان همان شنیده
بایش بزرگ تسلیم و افتاد دست چیز دیگر نخواهد بود که این خود محمول استاب بر طریق مستقیم است . آن بلاغت و نهایت پرست آید
چنانکه **قَالَ اللهُ تَعَالَى : لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ اِلَّا سَعْيُهُ .** وقال **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ اِلَّا الَّذِي**
اَتَى اللهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ . وقال **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا**

زایا بر این اساس دول بسیار و افتاد است صبیح . از طرفات و مقامه پرچ در راههای کج و باطل بود است و طالب زر و از طرفات بل

بدنیانی هم، . اعتقاد درست دار چنانکه اعتمادت بر آن نباشد مست
مرد و اینک از عذاب خدا گزاید جزبسته اعتقاد و درست

و چون داند که سانسازی ذهن و فرضیات (تئوریهای) مردم غالباً با واقع امر و حقیقت فاصلههای بسیار دارد از انصافات خشک
و پرانگه که گویا بزرگردد و از افکار خام دینی نفر استعاده کند و با عارف گستر پرداز هم دل هم آواز شود .

سختگیری و تعصب غایبی است تا جنبشینی کار خون آشامی است

بر همین خاک روشن بینی و واقع گری است که ماقبی ترجمه احوال اکثر کتابان و نوشته میان بریده خوشنویسان ایران در حق سیرت
می بینیم بر دل درگه دوستی و محبت پای بر سر سلام و فغانان کرام او داده . بر اهالی آفریننده آنگاه بر پیروی از گفتار و رفتار پیغمبر
و اهل بیت و نموده اند چو این راه را مطمئن و مستقیم و وسیله نجات تشخیص کرده اند . بحاقیل :

یا فایشت أن ترضی لفتیک مدینه یا یغیبک یوم القیمت من قلب النار قدح عنک قول الشافعی و مالک
و احمد و المزین عن کتب الاحبار و قال اناس اقول لمن وعد بشم و یحججنا عن جبرئیل من الباب (۱)
بزرگوار است : چو قول بزرگوار است که یارانه بر زبانشمار بگفتار کمال شرف و لب و خنسل شو بگردد
بیزین شو گفتند آفریدم و هر گشتی شان بگردد که گویند گفتن نیامان دولت زیر پر او از خراوند کار
فضایل استقیم بگردد اگر که در هر شرف یا

گفتار که در فغانان پای بر تا گفت و کردار پای بر نهاد و مرا ط مستقیم تو حیات و آمان جز با آنچه خدا مراد و رضای است
گفته و نخواهستند . پیشوای پیغمبر حضرت بقره عید سلام بفرماید :

لا تذهب بک الذاهب فوالله ما شیعنا الا انزل الی الله عز وجل « کان » مبارک و ارشاد : بمذاهب شیعیه
کسی است که در فغانان رضای جز و عمل باشد .

قال الرضا علیه السلام الحسن الوشا . فی قوله تعالی « یا فوج اینه للیزین اقلک » : لقد کان اینه . و لکن لنا
عصی الله عز وجل فناه الله عن ابيه . کذا من کان منا لم یطیع الله فلیس منا ، وانت اذا اطعنا الله فانت

مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ « سفینه - ذیل طوع » (۱)

حضرت امام مسکری علیه السلام فرماید : حُضْرَانُ لَيْسَ فَرَقًا مَعْنَى : الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَرَفْعُ الْأَخْوَانِ ، بَهْتِ سَبْتِ كِه
به ترازو نماند چیزی نیست ؛ ایمان بگنایه با سوره بودن بحال برادران یعنی ۵

ایرانیان با همش همکار توری دین اسلام را بسیار ایدین دانستند و معارف و عقاید آن نیز نگاهداشتند و به هر شهر خدا و طریق
حق را که طریق این است دیدند ، خوشنویسان و اهل علم اخبار و فضول آنان را برای امر از شرافت و نبوی و مشربت افزوی
با هم مشوق برصف نمودند و دوستی نگاهداشتند و در نوشته های خود بارستان و حق گوین همستان شدند .

مؤلف کتاب بیان ایدین با اهل عالمی محمد بن حسین العلوی که خود را از اهل بیت معرفی کرده و سال ۴۸۵ قمری زمان سلطان محمود بن
غزنوی تألیف کرده است و صفحه ۱۱۱ با ذکر سلسله اسناد آورده است که رسول خدا ۳ و در پیغمبر فرمود :

« إِنَّ اللَّهَ قَالَ خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَخَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَأَنَا أَضَلُّهَا وَخَلِقُ فَرَعَهَا وَالْحَسَنَ
وَالْحُسَيْنَ أَثَارَهَا وَأَشْيَئَانَا أَغْصَانُهَا وَأَزْوَاقُهَا وَرَمَنَ تَعَلَّقَ بَيْنَهُمَا نَجْمِي وَمَنْ خَلَفَ عَلَيَّ أَرْدَى ...
وَاصْخَفَ بَعْدِي أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ ذُرِّيَّةً . بِظِلِّكَ أَشْجَانُ وَسَبْعُونَ وَتَجْوِبُ ذُرِّيَّتَهُ وَاحِدَةً وَهُمْ مَا
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيمَنْ (الَّذِينَ يَقْبَلُونَ الرَّسُولَ الْأَنْبِيَاءَ) . الْأَلْفِ تَارِكًا فِيكُمْ التُّغْلَانِ إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهَا الرَّبِيعِيْلُوا
أَبَدًا يَكْتُابُ اللَّهُ حَبْلًا مَمْدُودًا مِنَ السَّمَاءِ وَبِعِزَّتِي أَمَى أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّمَا لَنْ يَغْفِرَ لِي حَتَّى يَرِدَ عَلَيَّ الْغَوْضُ »
این ماجرا آورده است : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَمَسَّكَتُ مَوْلَاهُ فَصَلِّ عَلَى مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ
مَنْ وَالِاهُ وَعَادِمِنْ طَرَادَاهُ » جلد ۳ ص ۴۲ مج ۱ ص ۱۲۷۲

شیخ الاسلام محمد بن فرات از سعید بن جبیر از ابن عباس از رسول خدا نقل کرده است که فرمود :

« إِنْ خُلِفَانِي وَأَوْلِيَايَايَ وَبِحَجِّ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ بَعْدِي الْإِثْنَا عَشَرَ أَوْ اللَّهُمَّ عَلَيَّ وَآلِهِمْ وَلِدَيْهِمُ الْهَدَى ... »
بهتت ابوزر ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةٍ تَوُجُّ مِنْ رِيحٍ هَائِجَةٍ وَمَنْ خَلَفَ عَنْهَا غَرِقَ
۵ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : وَأَهْلَ بَيْتِي أَمَانٌ لَا مَتَّي مِنَ الْإِثْنَا عَشَرَ « بهتت »

۱۱۱ یعنی برای شیخ محمد بن فرات در حدیث آمده که گفتند (از ابن عباس نقل کرده است که فرمود : « اولی من دواتی خدا را ، خدا را از زمین و آسمان و در هر طرف است و هیچکس نیست
حاصل کرد که در هر دو حالت خدایان و فرشتگان در آن ایستاده است خدا را از زمین و آسمان و در هر طرف است و هیچکس نیست »

سُنَنِ ابْنِ دَاوُدَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَوْ لَزِمْتُ مِنَ الدُّنْيَا الْإِبْرَاطِيَّ لَطَوْلَى اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلُمًا وَجُورًا (☆) «بدین سے (۱۵۱) ص ۱۲۶۹»

مخبر بن یوسف کجی شافعی «در البیان» آورده است :

عَنْ أُرْسُلَةَ . قَالَتْ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : الْعَهْدِيُّ مِنَ وَلَدِ فَاطِمَةَ :

شیخ شمسبزی در کتب اصفیائین گوید : چه تو در معرفت چون طفل مسمی چه دانی تو در علم نخل مسمی به دورش دولت حق رخ نماید جهان را فیضی به مسترخ نماید بدانش دور ویرج داد گردد و زاین هر دو مجسمان آباد گردد پس از سلسله فاضله آمد که خود از حضرت پیغمبر آمد که گفت این حدیث مستند را زوال داده اند که گفت این آیه را پیغمبر این حدیث معنی گفت بدست حق کریمان خبر گفت زاین میت مبروی بر آید که در جبر در دورش سر آید چه مهدی در جهان نورشیدین است طریقی شمس از مغرب زمین است حضرت امام صادق فرمود است : الْكُلُّ أُنَابِرٌ لَوْ لَزِمْتُهَا وَرَدَّتْ فِي آخِرِ النَّهْرِ بَطْنًا

عَنْ النَّبِيِّ : إِنَّ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ وَبَعْدِي مَنْ رَدِّكَ حَيْثُ خَلَدَ الْوَجْهُ عَلَى رَجُلٍ عَلَيْهِ نَارٌ مِنْ نَارِ جَبْرَائِيلَ
پیر هکذا و نیز بد حکایتی در سلاله «از کاتبان و نویسندگان از زمانه پیغمبر تا زمانه پیغمبر»

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَحْنُ أُمَّةٌ اللَّهُ شَبَّعَنَا عَلَى عِبَادِهِ وَتَمَجَّدَهُ الْمُتَّقِينَ بِإِلَادِهِ بِنَايَحِ الْأَوْلِيَاءِ رَبَّنَا هِيَ الْغَالِيَةُ الْعَادِيَةُ
«فرانگ»

بیاد همرو اهل ولایت و پادشاه ولایت آشنای پادشاه و پادشاه آشنای گنجی فیض عرفان فدائی
گوید فرمودی (۴۱۶ ج ۲) خاطر این دو حدیث (۱) و (۲) از سنیان تقدیم نمودیم بنسختی نقلی که در کتاب ما مشهور است و در نقل از پادشاه محو (مین و لادی) سنده از هم آمده است و اکنون در اینجا از آن تصحیح میکنیم و در او به خط مکتوب
فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : لَوْ لَزِمْتُ مِنَ الدُّنْيَا الْإِبْرَاطِيَّ وَاجِدَ لَطَوْلَى اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَنِقْطًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلُمًا وَجُورًا «در شیخ شمسبزی»

☆ پادشاه زمانه ، در حدیث اولی در خط و صفحہ ۱۵۱ حکایت این حدیث را که از سنیان آمده است با حدیثی که در کتاب پادشاه مشهور است و در نقل از پادشاه محو (مین و لادی) سنده از هم آمده است و اکنون در اینجا از آن تصحیح میکنیم و در او به خط مکتوب

فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : لَوْ لَزِمْتُ مِنَ الدُّنْيَا الْإِبْرَاطِيَّ وَاجِدَ لَطَوْلَى اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَنِقْطًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلُمًا وَجُورًا «در شیخ شمسبزی»

در سنن ۱۵۱ ج ۲ ص ۱۲۶۹ از سنیان نقل شده که در کتاب ما مشهور است و در نقل از پادشاه محو (مین و لادی) سنده از هم آمده است و اکنون در اینجا از آن تصحیح میکنیم و در او به خط مکتوب

بُرْدَةُ بِرْدَتِهَا تَأْتِيَةٌ * (اشنان و سنبهون في الثار (۱) + 1 سرب مثل اهل باطن كسمل سنبهون فوج من كمالها في رزقها فارق)

برده کرپن سسرودوست :

برده کرپن سسرودوست :	برخینفت موج نراوتند باد	چه بنها کشتی باو ساخته	بر باد بانصا برافراشته
یکی کن کشی بیان هرکس	بیراسته چه چشم فرودس	نمده به و اندرون ! علی	همان اهل بیت نبی و وصی
فرودند کردور دیا بیو	کران نیسید اوین ناپید	بیراسته کوموج خواهدزدن	کس از فرق بیرون نخواهد شدن
بل گفت اگر با بنی دوصی	شوم غرق دارم و دیار و فی	تا نا که باشد مراد مستبک	خداوند تاج دلوا و سرب
خداوند جرمی می و انگیس	همان چشمه شیر در ماهین	اگر چشم داری چه بر سر	بزند نبی و شصت کیر مای
گرت زین بر آید گمان است	پنهن است آین و راه کن است	دلت که بر او نظر مایل است	ترا دشمن اندر جهان خود است
گرتا بسبازی ندرای جان	ز برگردی از نیل چله بران	همه شکیست با یاد غا کرد	که با شکست مان شوی بمنزله

جای دیگر نافر بهریت (آنچه از نصیب علی با جدا) زبوره است :

پیکشت آن خداوند عزیز است	خداوند امر و خداوند	کس شمر علم عظیم است	درست این سخن گفت پیغمبر است
گواهی در مسلم بر سخن باز است	ترگونی دو گوشم بر آواز است	ببین ز اوم و هم بر این گنیم	چنان ان که خاک پی حیدرم
نباشد بجز از بی چه دشمنش	کیزدان بر آتش بسوزدش		

کلیک سنائی (سنائی ۵۲۵ : ۵۲۵) فرایه :

جانب هر که با علی زنگوت	هر که گو باش من ز اوم دوست	مرز مراغ مصطفی است خدی	جان من به باش باضدی
آل و را بجان نرسید ارم	وز بی خواه آل بسینه ارم	دوستدار رسول آل دیم	تا که چه هست در نوال دیم
گر چه است این عقیده و گنید	هم بر این به پاریم یارب	من ز بمر خود این کریدستم	کاذبین رو نجات دیدستم

و نیز فرس ماید :

مرتضائی که کرد ز روشش	همه بان مصطفی جانش	برده کیت قبله خود نشان	برده کیت روح کالیشان
-----------------------	--------------------	------------------------	----------------------

دو دهنه چو نهشته گردون دو برادر چو موسی و هارون
 برود یک در نیک حرفت برود پس ای شرف بود
 نایب مصلحتی بروز خدی کرده در شرع خود او را می
 راز دار خلاصه چو پیغمبر راز دار پیر پیش حیدر
 تا نبیست او علم حیدر در نه نیست چو پیر بر
 اشبح و افصح کس مثل اکرم از همه اعدل از همه اعم
 با همیشه مایع مطلق ز حق السب اعلی است و جلال حق

مولانا جمال الدین معنی دکنیات شمس بن میگوید :

آن عارف تنها که خاک درش نماند پرستنده عرش بنفوذ علی بود
 آن ملک محلی بشنید تا که به افنی آن در که او نفس نبی بود علی بود
 آن کاشف قرآن که خدا را بهتر آن کرد منصف عصمت بود علی بود
 آن کرم که فرزند سلام تا که نشاء راست نیا بود علی بود
 آن شیر و لاله که برای طبع نفس بر خوان همسان چو نیا بود علی بود
 آن سرود جهان چو بر نفسان ز پندیا شمس الحق شبیه که نوب علی بود
 این اشعار سعدی را اگر بآب زده بنویسد روایت :

کس را چه زور و زهر که وصف علی کند جبار در مناقب گفت علی
 شیر خدا و سفید لب ان چو جود بخشش و ناز و جفا نمود و نفا
 و بیاید چو توت و در این مسرفت لشکر کش توت در از آفتاب
 فردا که هر کسی پیشینی زنده است با ایم است و امن معلوم خصی
 یارب بسلطه امده و لا فاعلمه یارب بخون پاک شیدان کرد
 و اما خجسته را کرم مرعی زوت ای اسما هلت و کعبینه شفا
 حافظ نیز چنین الفا مفیده و دلایت میکند :

نوشته برده فرود مسک کتابت قصا نبی رسول و ایم حیدر گزار
 علی ز جملت ذکر کرد بخت اگر تو نمون پای کن این اقرار
 ز جدا و حسرت و حسرت قرنت و جوی مجلس بر این کل زمین و نیدار

بلورگی که از اسناد و مدارک متبر به است که در سبب میان خاندان رسالت در تمام مذهب و فزون اسلامی همیشه از بوداوند
 و بر پیروی از اولاد ایشان علی علیه السلام که در پذیردن دین حق سبقت داشت، اینان نیز در امور پسندیده و مفیده و امر کتابت تقدم داشته اند
 و این مطلب از دائره المعارف و کتب بسیار از جمله کتاب اصل الشیعه و کتاب الزیاده الی تصانیف الشیعه و کتاب الشیعه فزون الاسلام بخوبی
 دانسته میشود. و در اینجا برای شاه و شمال محمدهی از کتاب غیر «الشیعه فزون الاسلام» تألیف آیت الله شیخین الصمد (سنه ۱۲۵۳ قمری)
 چاپ طبع صیدا ترجمه و نقل میشود :

«اول کسی که برای پیامبر خدا کتابت کرد. خالد بن سعید بن العاص بود که بیعت علی بن ابی طالب را در آن وقت در مدینه نوشت و بعد از نوری در دستش رک آورده است که از سبب این آیه «از سابقین صد اسلام است که بولایت نبر اولاد منین علی» منتهک بوده است. اول کسی که برای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کتابت نمود عسکریه بن ابی رافع چاکر رسول خدا است. این قضیه در کتاب المعارف گوید. او مدت خلافت علی بن ابی طالب پرستش می نمود و مشهورش بود. شاهی گوید. در هر شب عسکریه بنام عیدینه و علی نیز کتابت آن حضرت بودند»

بعد از آن نام در زاتی که در دولت بنی عباس ال بود و سلجوقان بختیاب شرت داشته و شید بوده اند نام سپرد ما نند :
ابوسلیمان الخلال حفس بن سلمان الهذلی الکوفی . اول وزیر اولین خلفای عباسی ...

- ابرو عبدالله یعقوب بن دادو ، وزیر مهدی عباسی
- فضل بن سل دوازدهمین ، وزیر مأمون عباسی
- ابرو فضل جعفر بن محمود الاسکانی ، وزیر متهمه ، نهمدهی
- ابرو الحسن علی بن فرات ، وزیر معتز عباسی
- ابرو العالی بن ابرو الحسن بن مطلب ، وزیر المستنصر سلطان مغربین کاشانی
- ابو شروان بن خالد بن محمد کاشانی ، وزیر المسترشد
- مزید الدین محمد بن محمد بن عبدالمکریم قمی ، وزیر آن سردار المستنصر
- مزید الدین ابو طالب محمد بن محمد بن العسکری الهمدانی ، وزیر المستنصر که این ابی الهدی شرح تیغ البلاذ را برای او نوشت
- محمد بن احمد وزیر ابن محمد وزیر ، والی دیوان مصر
- ابرو العاصم حسین بن علی بن الحسن ، وزیر مغربی
- ابن العسید وزیر رکن الدوله بوسه
- پسر ابن العسید بنام ابو الفتح ذو الکفایتین ، وزیر رکن الدوله
- کافی الکفایه صاحب بن مشهور ، وزیر آل بویه
- ابرو اعطاء ابن بطه ، وزیر عسکری الدوله
- حسن بن مفضل بن سلطان ابو محمد را مخرنوی ، وزیر سلطان الدوله و مینی
- قاج الملک ابو الفنا تم قمی ، وزیر سلطان گلش سلجوقی
- ابرو الحسن جعفر بن محمد بن فطیر
- مسین الدین ابو نصر احمد کاتب کاشانی از وزراء سلطان محمود بن محمد بن کاشان
- شمس الدین محمد بن جوری
- عطا ملک جوینی

لطیف دیگر از کتاب «واجب شنید» :

- ۱- امیر بن یوسف بن ابراهیم کاتب، کہ ابن شہ آشوب اور از شہزادہ اہل بیت نام زیادہ شرح حال او در مجموع الادب یا قوت مضبوط آمدہ است و پدر وی یوسف بن ابراهیم نیز از نویسندہ گان بزرگ بود است کہ ہر نامی ابراهیم بن ہدی جناب کی کتابت میکرد ہست .
- ۲- امیر بن محمد بن ثواب بن خالد . کاتب ابی العباس در زمان ہمدی .
- ۳- احمد بن طویہ معروف بہ ابی الاسود الکاتب الحکامی الاصفہانی .
- ۴- ابراسحاق . کاتب ابراهیم بن ابی جعفر، از اصحاب نام حسن مسکری علیہ السلام .
- ۵- ابو عبد اللہ کاتب بصری امیر بن محمد بن سنیار از اصحاب ہادی و مسکری علیہما السلام .
- ۶- اسحاق بن نوخت کاتب . از اصحاب ہادی علیہ السلام در مصر متوفی .
- ۷- محمد بن ابراهیم ابو عبد اللہ الکاتب .
- ۸- ابو عبد اللہ محمد بن محمد المعروف بالمفتح شاعر اہل بیت .
- ۹- اسکانی محمد بن ابی بکر ہام بن سسل .
- ۱۰- النماز بن ابو محمد عبد اللہ بن محمد الکاتب الاصفہانی الشاعر . نماز دار و کاتب صاحب بن عباد .
- ۱۱- ابو بکر صولی کاتب شاعر نام محمد بن یحیی بن عبد اللہ بن العباس .
- ۱۲- ابراهیم بن العباس بن محمد بن ابراہیم بن ابی بکر صولی . کاتب شاعر
- ۱۳- ابو العباس محمد بن عبد اللہ بن محمد بن علی الشافعی . کاتب قاسم بن عبد اللہ بن ابراہیم .
- ۱۴- ابو القاسم سعید بن قدامت بن زیاد کاتب .
- ۱۵- ابو بکر الخوارزمی . محمد بن العباس .
- ۱۶- ابو الفضل یحیی الزمان ہمدانی واضع مقامات .
- ۱۷- العفانی ابو الحسن الکاتب .
- ۱۸- خزانہ بن اسماعیل حسین بن علی بن محمد بن عبد اللہ الاصفہانی . کاتب المعروف بالقطرانی کہ قطری سلطان را در سر لوہ احکام می نوشت داد وزیر سلطان مسعود بن محمد سلجوقی در مرسل بود .
- ۱۹- سعید بن احمد بن علی الشافعی المؤدب الکاتب المعروف بالشاعر اللؤلؤ .
- ۲۰- ابن زیادہ ابو طالب یحیی بن ابی العزج .
- ۲۱- علی بن موسی الابرلی . صاحب کتاب کشف الغم .
- ۲۲- علاء الدین الکندی . علی بن خلف .

« از کتاب الشیخہ وفنون الاسلام »

حقوقی و حقوق طلبی :

محمد زکریای زاری گوید : « این اسطرلاب است که مسیخ کرد حق و افلاطون با هم اختلاف نموده اند و هر دو با هم دستند ولی حق از افلاطون برای ما دست بر است » « انشکاک فی الجواهر »

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرماید :

التَّعَاوُنُ عَلَى الْإِمَامَةِ الْمَعْقُودَةُ بِأَمَانَةٍ وَبِدْيَانَةٍ « خواجه »

آنکه واقع بین در پیشنگری، خفا، نامرستی و نامرستی و حق پوشی را سخت تر و موش تر از هر مرض بائی میخواند چه اگر مرضی بشود فردی یا نه یا صدوی از زبانی آرزو، خافیه باطل بگاری و بهت نشانی یا صدای با به پر نگاه چون که تنزل، انقطاع دو جهانی سوق میداد .

از اینجای اهمیت طالبان حق و تنگنویان بریده پاسه امان حق و عدالت جوانی آشکار میشود . و اهل علم و دانشند و ایمان که خوانان طریق مستقیم اند . جز بطرفی راهی و پیرای از آن راه و راهش حق جوئی نیاندیشند . و بعضی از آنان تا با پانیا یا آل اندیشی کرده اند که چون دستند

علمی که میرانشند برای حکم باطل نعلم است آنرا بزرگتر و شکستنده ، و اسلام را می که باطل حق نیست بشرط احتیاط و پرهیزهای آورده اند بخیر بزرگان معتمد کجند حق را با پنا اهل برای هر طالب معنی نفس جبر است . حکیم سنائی فرماید :

بهر چه از راه و امانی چه کفر آن حرف چو ایما
بهر چه از دست او رفتی چه نشت آن قفس چه زیبا

شکی نیست که اندیشان در بر آورده و عصری برای سوال و افراض نداشت خود دست به تزییر و جعل زده اند و در هر مورد از قرآن و کتاب گرفته تا اسناد و مدارک ، با دوا و کرم و حیل ظاهر بیابان حق حقیقت اندر کرده اند که این موضوع مورد بحث بعضی نویسنده گان قرار گرفته است .

از خود و تنگنوی گوید (فردین در بیست و یکم) ۱۲۵۱) خواندم که :

« بعضی کوشیده اند ثابت کنند خط کوفی که بنام آستان قدس منسوبی ، خط حضرت علی بن ابی طالب است . دلیل اینکه آنرا آن نوشته شده است « کتبه علی بن ابی طالب » . همین جوید دلیل است که خط امام نیست . زیرا این نوع اسفاده کردن صحیح است و صد اسلام گمانی که خط او هستند شاید این عبارت را بکار نبرد باشند .

و هرگز آنکه تمام فرمانها و او امر امام علیه السلام در باره رجوع و سایر احکام با این عبارت منتهی است (و انما علی بن ابی طالب) الله آنگاه نوشته ای تنگ کوفی را که شاه اسماعیل و شاه عباس منسوبی شیخ سنائی

کتبه ثانی کرده اند ارائه کرده است . و گویا نویسنده مقاله الاقرام (انما علی بن ابی طالب) که در آن وارد و قانع شده و باور داشته .

نکارند و من میکنند باین اوصاف بازین حاصل نمیشود بدو نقلی :

- ۱- شخص افراد بر اساس عقلی و نقلی استوار است آیا پیشم خود دیده اند که حضرت با دست مبارک نوشته ؟
- ۲- آیا نوشته های مسلم احمد در گری در اختیار داشته اند و با احوال مخصوص و صلاحیت مشهوره را شناخته و مقایسه بخشش بعمل آمده است ؟
- ۳- آیا سلسله گواهان متواتر شفاهی بر زبان رسیده و نگاشته ؟
- ۴- بر فرض اینکه مندرجات نوشته ای موافق شان فرسوده و مغایرت آن باشد و مطابقت با زمان و مکان کند و احتمال حصول هم نام هم زبان اشکال در میان آید یا که نشین و کتابان مخصوص در دست یا بر پیشبند حضرت علی علیه السلام و سایر بزرگان بوده است که احکام و رسالت را از وی سفر نموده نوشته میان حضور میرشسته و در آن زمان آن را رقم نمیکردند ؟

یکی از مضافان اهل قلم چنین نوشته است :

۶- انصاف و امانت حکم میکند که هر کس در کار خود بزرگتر و کوششهای پیش از خود اقرار کند و بسپار کند و شاکر متذکران باشد و هرگز نجات و ایثار کفایتی را که از تو من کار و کردارشان خوشتر است کرده است و عجب خود بینی و خود خواهی و خود پریشانی کند ؟

نکارند باین نکته که بر خود کرده ام که طلب یافتی را در کتابی این طوم و خواننده دست آن گشته و نیاوردم چه نوع گفت و جابج آن ابا ذکر می از خود عذر میباید نیاورد و هست. با اینکه علم و عقین دارم که نویسنده آن از ما در عالم زاید نشده و محدوده زمان و مکان خود بوده است و نیز مسلم است که آن مطلب را از دیگران استفاده کرده است. از این رفتار متأسف میشوم چه این کار از خود حال ضابطه یانچنان بسته بر خود گشته که متذکران را که چک میشود یا حق پرستی میکند تا بخیر آن مطلب را حاضر کتاب بپندد و او را بنگریشته و در هر حال نقص و عیب دارد است. و عبارت دیگر هم نقصان و استقامت همسایه زمانه او تر و اهل فن خوبی میدانند که این کار نویسنده بی نامی - و نزد برتت تشبیه بل بر بی مستجابی نوشته های او میشود. سعی فرمایید :

از بیان فضل کردم که نصیحت تو گفتم هم از آدمی شنیده ایم بیان آید است (حکمران نامی عیب نگیر و بخشش صلح پذیرد) اشغوفه بر سر گفت از خویش تجسین نهادن و سپند از خویش (میکس را عقل خود بکمال ناید و فرزند خود بکمال .

یکی جهود و مسلمان نزاع میکند چون که گفت و گرفتند حدیثی است بطریق گفت مسلمان گران باین در دست نیست ضایع بود و میسر نام جهود گفت تبرات بخیرم کند و در خلاف کنم همچو تو مسلمانم گرازی بسبب ازین عقل مندم کند بخود گمان نسبت میکند که نادانم

حکایت : نسیب الفنا بکرم و قمر عالمیکه پادشاه بنده درستان از اول سرفه دخترش از هزاران نفوس بیسال ۱۰۴۸ متر شد
 این بازی داشتند هنرمند برادریت غایبی در پی آشناسی و ملاحظه کلام است و در شعر صاحب دیوان و از نامی قرن شاعران و شایع است
 ماست و بعضی شخص میگردست ، از خطاط سیره داشت و خطا کرد کشید و در صدمه او نشنا کرد سیه شرفیه (۱) . وی در ترفیع
 این فنون دست نگوشید . در چنان نقطه داشت که با پدر خود بهای کلامه با زبان شعر سخن میگفت . بجز آنست می در مقابل پدر خود نخواه خود بخاکش
 در کینه نازی اولی با بجائی رسید که یک روز ازین غرض امیر اتوری می شکند عالمگیر گوید ؟ ارتقا آستیند چنین شکست ؟ نسیب الفنا
 با بدایر سیکوید ؟ خوب شد اسباب خود نیست ؟

در علقه شاعران سخن از شاعرهای جنگ دینی پدیدمان آمد . یکی در اشبات او اقرار و دیگری در نغی او اصرار میکرد . آن که میگفت
 شاعر باید از روی احساسات غریبان شعر براید که آنچه از دل برآید نامر بردار نشیند آن که در پاسخ گفت شمس سخن احساسات خاک
 و در تکریم احساسات غریبان گفتن دینی بنده باری راسته و ن از اصل غیر الامور بود است . دیگر آنکه دانش واقعی زبان به پاکمانی نیست
 بت است احساسات و اگر تابع اصل بیاهمیت باشد با ارزشش خواهد بود . استاد این مباحثه بشنید گفت :

مقاله کفر و دین بی مشتری نیست
 گروهی این گروهی آن پسند

در لطافت الطوائف آمد است : یکی از شاعر پیش ایشان (عبدالرحمن جامی) گفت و بان کمال و دیوان خواب و صد که حضرت امیر را چه است
 گفتیم . ایشان فرمودند : خدای را چه جواب خواهی گفت ؟

یکی از شیخ زاده های شهر کمالی از بلاغتی نبود ، دعوی شعر و شاعری میکرد . این فخری ایشان (جامی) را تمجید کرده بود و پیش ایشان آورده :
 « بسکه در جان نگاه چشم بیدارم تویی هر که پیدا میشود از دور پسندم تویی ؟ » بعد از آنکه خول خود را تمام کند انید ، بر مطلع ایشان
 اعتراض کرد و گفت شما درین مطلع فرموده اید ، هر که پیدا میشود از دور پسندم تویی ، شاید غرضی دیگر می پیدا شود . ایشان گفتند :
 پسندم تویی ؟ آن شیخ زاده ساده انقدر ندانست بود که همچنانکه در کلام حسب نظر سخن و مخالف احوال برای ذمی العقول است
 و لفظ « علماء » برای غرضی العقول ، در کلام فارسیان نیز لفظ « که » برای ذمی العقول است ، لفظ « چه » برای غرضی العقول ،
 پس هر که پیدا میشود این معنی داشت باشد که هر که پیدا میشود از جنس آدمیان ؟

آفت نوحواهی و نوپردازی در هنر ما (دشمن‌نقاشی سده‌های هجرتی بخانه‌ها) :

آن نوحواهی و نوپردازی که ارکان هنرمیل را بهم ریزد و ذوقهای سلیم را بشم و آلود کند و دنیا هنرنیت که آفت هنر و هنر است ، اذعان ساده و پاک را گمراه و آلود میسازد و از تزیینات هنرهای بی‌بیل مانع و جلگه‌گیر می‌شود . چون این رشته سرها زار ، برای هنران از ملاحظه سخن بچین اشارات از کتاب «اصالت» هنر و ملاحظه اخلاف احساس هنر است^(۱) . اتفاقاً می‌بینیم ، اگر در خاک و کسب باشد ؛ بدون تردید لایقید و بی‌بند و باری امروزی که در جهان هنر پرچشم می‌ورد از نظر تیرترین هیچ صاحب‌نظری اهم از هنرند .

یا هنر دوست پرستیده و نمانده است «صفحه ۵» قبل از هر چیز باید نوال کرد که آیا هنر موقوف است بر اساس زیبایی روح بشر چیزی نیز ایام یا یکله نماند که دیداری را بهم که او نظره صفور دارد از او می‌برد ؟! مسلماً اگر هنر طبیعت اقیانوسی داشته باشد این استیسا بر من آثار زیبایی روح انسانی در آنست «صفحه ۵»

گرچه هر یک یک پیشروان مکاتب ظاهر نوپردا که گشته و حال در گشته ؛ بی‌مخلف هنر و هنر نجات هنر از قید اسارتی تصور کرد در سیر تحول ، و هدایت هنر بر سبک نو و سبک کمال را داشته در سبک سلیم از جانب هر دو ان چشم بسته ، بشناسند شده و شناسنده شده بودند ، اما عملاً هیچ‌یک از آنها ضحیتی بر عالم هنر انجام ندادند . و صرف نظر از اینکه هنر ما آثار هنری آنان سلبت عدم اصالت و عدم تطابق با خواسته های روح انسان و ذوق سلیم او ، دست چندان دوام نیاورد و از میان رفتند ، بلکه سبک و کتب آنان نیز یکی پس از دیگری بر چیده شده و بدون یکدیگرترین اثری در اذهان و افکار عمومی یا خواص و مبهمان ؛ بقی گذارد . بتندی بست فراسوشی سپرده شده ... «صفحه ۲۱۲»

مسلماً تا امروز در بین پیشروان مکاتب جدید یکس با نمانده «پابلو پیکاسو» نقاش معروف اسپانیایی شهرت جهانی نیافته و در میان نوپرداران متبر لیتنی با ناپایه پیدا نگرد ... پیکاسو چندین بار سبک و کتب عوض کرده ... و بر اصالت و یکپارگی این سبکهای هنری خود تمکک و ایمانی نداشته کرده و زود خط مشی خود را عوض می‌کند ... آخراً خود او نیز نتوانست از این ماجرا عوض کردن خود را در مقابل شی و حقیقت عالم هنر ارضاء شده و سرسند نماید ... ؛ آن متراف صریح ... محافل هنری دنیا را متیز ساخت ... و مدتی نقاشان مدرن و نوپرداز و پیران و معتقدین چشم بستشان را دچار سرگمید و گمگشت نمود . «صفحه ۲۱۲ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵»

(۱) تألیف دکتر امیر میرزا اردبیلی است و دانشگاه تبریز ، چاپ دوم سال ۱۳۵۲ هجری

نایاب می‌نیکداده با جادو را از حافظ ایجاد هرگز نتوانیم تا دریل و تفسیری از راه ما این بود. پس به سبب صلح کردن و بی‌کم‌وکوشی رخ سپهر بند برجا

از شماره ۲۵/۱۰/۴۰ روزنامه اطلاعات در پنجواگسپه پم ۱۳۳۷

۱۱ نقل: شماره ۳۳۸ اصالت دهر ۱

۱) امروز عالم‌شناسی که سیدانیه شریعت جهانی دارم و در وقتیم ملی و قومی که می‌شناسیم

جرات آزادی مردم که خود را یک ملت به نام و هفتی این‌ها با نام. به نام انسان

بزرگ عالم‌شناسی افرادی مثل جی. فوکو. لو پنتین، رابرتز و گویا. بودند

من چون ملکی مردم را می‌شناسم و در جهان را به سبب سبب عشق این است که

موضوع شناسم و توانستم امید که از مفاقت مردم خود خواهم ایشان هرگز

و از وضع طبیعی به روی خودم استفاده کنم و بی‌نیازی نیست به مردم و شریعت

بسیارند ؟

اصالت: شماره ۳۳۸ اطلاعات ۱۵/۱۰/۴۰، نقل: شماره ۳۳۸ اصالت ۱۳۳۷

از این اقرار مفهومی هستند و نوپردازی نگرانی جهانیان با روی زمین شد (استفاده از مفاقت مردم این اقرار شریف شریف مراتب شهادت روح بیک سو را و قبالتی حقیقت میرساند یعنی عالم‌شناسی که در تکروری و تمولی یک یک است منظور از نظرم تقنیات زمان خود شربت به معنی قرانت قدمای نو شری بر دارد. پس از استخراج کامل از شربت و شریعت. آخر از روی شهادت توانست حقیقتی مکتوم را افکار و معنی از افکار افکار دارد و آیت گمان در لاجی خیالی برداشتی و هم به هم پیوستی حکایت نوپردازان به جهت اسیر و سرگردان نموده که این شهادت اخلاقی در قبالتی بین برداشتی می‌باید تا این نوپردازان به هم خود، شایان توجه است.)
۱۱ نقل: شماره ۳۳۸ اصالت دهر ۱

هشتم: ارمی :

تصرف کاتبان موجب گله و شکایت بسیاری از دانشمندان نویسنده گان شده است و زبان و دفران کارا شده کرده اند .
مردم دگرترتیبین در معترف لغت ناسر و معترف لغت معارف « عوامل لغت » گویا :
۱) تصرف کاتبان در باره لغات فارسی بسیار و غالباً ناشی از غلط خواندن و نداشتن معنوی کلمات است
۲) مردم عقده علی‌الکر و معترف لغت نامد زیر عنوان « تصرف کاتبان چنین گفتند است : آیتن ذوق اولی و سیلما می‌دینی است
سیاسی خود دلفظ و تکران از دیگر گاه میان نطف نویسان و قادیان شربت جاری و میرت مستوره بوده است نفس مذکور و اتقی

بر موجب نقلی اعراب و تبدل پانچویں قلم کوفی به نسخ و تعلق و ثبوت و نواع و مستطیق و نشت . در رسم نعلهای گوناگون این مخطوط افاضتیم
و ادواتی غالب کتاب و عدم مستنسا . بر داخوان و معا بد را . بر آن نیز انیم . بجایماندن همین شکسته های کوفی را نیز باید قسمی اجهاد و تزیین
منسوب کرد و از بقای آن شاکه و نرسند بود بندری تنه های جا بهت بر روی دیگری و آن صرفت یکند که حاجت کلام
از افاده هر قسم مقصود و مرامی عاجز میماند نظر و ادبی شماره و دیگر آثار ... در دست کتب و طالع کند که شیئی و منشی و دشائی بود
اشراقی ، صوفی و متکلم یعنی میر سیدین ... پیدا و آشکار است

مقصود نگارنده از آوردن این عبارات اینست که کتاب و مخطوط در درج اول باید تجویزی اعطاء داشته باشد و لغات
و فرجه ها و اصطلاحات و نجات فصیح و متعج به اند . و هر گاه طریقه اضیاط مرئی دارد . و در وارد و ثبوت متیق و بر سر کند تا مصحح و قلم
آنها را بشناسد و چنانچه متیق او بحد قطع و یقین نرسید . در نقل شرط لغات و وقت با سجا آورد و تعریف روانه دارد .

آید عاقبت آنگو بود موافق عقل
کنش را بر طبیعت شناس بنسائی
پرس آنچه ندانی که نقل پرسیدن
بسیل راه تو باشد بجز دانائی

در این مورد این نگارنده ای معروف بی مناسبت نیست که گویند بنوشته های مغشوش فاشن قرآن داده شد و چون تعریفاتی بجای آورد
میدانستند با او شرط کردند از نسخ قرآنی . بدون کم و زیاد استنسخ کند . پس از انجام کار از او پرسیدند بشرط وفا کردی ؟
گفت آری فقط دو کلمه تاب نیاورم کی شغلشنا و دیگری خور موسی صعبقا که چون در قرآن غلطیست شد بر شنا
نوشتم . و در دومی بهم عهد میداند که فر از میسی بوده ناز موسی به که بر این مزاج است اما در ملامی بندی دیده شد
که بعضی کاتبان سجا بهند با عدم اعطاء خود آنها نظر سلطنت کنند و تعریف ناروا روا دارند . و اینگونه موارد است که بر برای مخطوط
میگوید : چه پوسته صدر ز کاتب فر واجب شد نازنگ تر زیرا که رنگ از حاکم کاتب بهتر باشد بعد مراتب ؟
نظای مسند باید ، خبر و است آن گزارش سدیاری عهد داری اگر خسر داری

از عهد چهر زانی که ارزش کاتب و نویسنده را پائین میآورد و نوشته های او را بقدر دلی اعتبار میزند و غلطهای او را
برای شخص کاتب بویژه نوشته نویس موهن و رنگ آور است که از عهد و مصحح و نشن کلمات بر نیاید و غلطهای او را در نوشته های
او دیده شود .

حکایت : وقتی در مجلس شمس الدین در کزنبی وزیر سلطان مسعود بن محمود بن ملکشاہ سلجوقی موعظی کہ کمال العین رنجانی۔ کہ بعد از بر طرز اول سوم شد۔ از ہندو بہ ہفتہاں رسیدہ بود ، شمس الدین اور اصحاب ساتھ گفت : ہاؤو نا امنی را ہما چکو نہ چو دست کہ سلامت مادی مگر از « جعدہ » نیامدی ؟ کمال الدین گفت : ایسا الوزير « جاؤو » است نہ جعدہ گفت راست گفتی جعدہ است کہ تیرہ گمان دہان میگزارند و مقصود لو « جعدہ » بود کہ این معنی غیر را دارد . تمام مختار مجلس شمس الدین وزیر خندیدند و وزیر چمن دریافت کہ نہ لای صحیح جاؤو را میداند و نہ حیانت درست جعدہ را . فحلت بسیار بڑد و تا مدتی جہارت آنکو مدعی مختار گماوند داشت .

« از تذکرہ مردم قبال از کتاب خدای مال اہل بہشتان ماہ اپریل ۱۳۲۸ »

۳- اشعار و جمله ها برای قطعه نویسی و سرشق

مکان ذکر تو کرم که تو پاک و صاف
 زدم جز بهمان رو که تو امده ای
 نم خورون این جفا بی است
 دوستی با بنیسی کبک خوس
 نیکی کن اگر ترا مسترس
 کون عالم با کار بیدار است

هر چه بدی جز بوی آن برود دل خار
 هر چه بدی جز از آن بت بود هر سخن

با دو بند در دو روحه توان رفت است
 یا رضای دوست یا بهای خویش « سکنه »

تصاعدت عن مرق العیز فذره ^(امر) فظن انهم لله اقران

ولا یفر فضلهم بالانبیاء اجل
 سلما نهم بعد تصغیر سلیمان

الناس من حمه الفئال اكفاء
 ابوم آدم والاذ حواء

فان كل من من اسلم لم يمت
 یما یرون به ما ظنوا في الماء
 وقية الزمان كان بحينه
 واليا هلون لاهل العیال
 لا فضل الا لاهل العیال
 على العیال من امتداد ولا
 فقم بعلی ولا تبلا
 فالناس نون واهل العیال

تغرب عن الاوطان في طلب العیالی

وسافر في الاشفار حنیر فولد

تفرج همزواك تسامعیشة وعلاف اذای صیبة حمالد

اذا عاش الفتی شیز عانا
 فضعف العمر بحضه اللیالی
 ونصف النصف عضی السیرة
 لغفلته میجمل
 مثل النصف آما لرحم
 وشغل المکاسب العیال
 وافی العمر مقاوشیب
 ویمبارتجان انفال

اذا عاش الفتی شیز عانا
 فضعف العمر بحضه اللیالی

« اشعار مشهوره حضرت محمد مصطفی »

مرد چون شصت سال فرزند نصف عمرش باه و شب بستا
 نصف نفسش گذرشته و نعلت که نماند تیز سپ از راست

کشت از نصف حرف اول است بچین شش سال کسب و جلال
 بنامش در سندی و پیری است یا نم کرک اینست نصف سال

« در هر جا شادمانی بر سر ده آبی سینه با پیشی صحنای تخلص به « دیوانه »

گمتر است چه بزرگتر است محرم که نیست شعله زخمی که نکند
 از هر کس که نشاید که بجز از هر کس که نشاید که بجز

« کسائی مودنی »

چهار چیز آزاد از نام جز تن نیست غمی بیک نام نیک
 هر آنکه از در شمشاین به چهار روزی کرد سزا کشت دنیه جاودان غم نخورده

زمانه نیست آبی آزاد از او را زمانه را چه کوه بستگی همه پند است
 بد روز نیک کس گفت غم نخور زنا بیا که هر دو تو آتش است

« دانش اند جان فروغ روشن است در نه به بد بر حق تو جوشن است »

« از روی »

توان بود همه که دان بود بدانش دل پسیس بر نابد
 ز دانش با در جهان هیچ نیست تن لرزه و جان نماند کی است

بگوشه تیز نهنگ کشید هر کس که نشاید که از غم کشید
 هر کس که نشاید که از غم کشید هر کس که نشاید که از غم کشید

نگهبان از غم بجز آن غم چه غم از غم در دشت بجز آن غم

« از روی »

نام خرد و پایی می گفت مست و ایقل ز چون می خورگان
 دید جزستان و نیز روز بود بانگ بزرگت کانی نظارگان

نعمت دنیا و نعمت خواره برین اینست نعمت اینست نعمت خوارگان

تو چون اختر خویش را می کنی مدار از جهان چشم نیک تری
 درخت تو که باره دانش بجز در بزر آوری سپنج نیوفزی

« بیاوز اگر چند دشت است آید که مژگار از آموختن گشت آسان » غلظت سر سرنال رخ ندانید اینش کین زینال هیچ بکن « خنوس »

عادت کن از جهان غصه را ای خواجه وقت هستی همیشه
 در هیچ بدین گریش گشید هرگز از این سر بر تبر بر سوار

دانی که پستی آن بشود از من راوی در استی و کم آوری

« انوسی »

مذکر الخریج قبل الولوج - در به کاری که در آئی نخست
 در خن برودن شدش کن در دست

تا کنی جایی قدم استوار پای من در طلبت هیچ کار
 آسایه خورشید سواران طلب رنج خود در است یا طلب

« بگذر باشی بی گمان بش از سر زمانه در امان باش »

« نظمی »

لذات دنیوی بجز سیخ است زدنم در خاطر از تغیر آن سیخ تر نیست

روز تو هم در شب میشی عرب مرا خیز از شب بیدار دور در سرفیت «خواجه نصیر»

از بیداران کی شود سر بزنگ خاک شود آمل بروی ننگ سارگاتر ننگ بودی گمراش آزمون را هم زمانی خاک باش

دانشی مغز کی گردد نهال صورت بی جان باشد غیر خصال ذوق باید تا در طعانت بر مغز باید تا در دانه شکر

دیگر را علم و فردا آموختن دامن ریختن است دست از بن علم و عقل و دانش و فضل و هنر فدا باشد پیش مرد به گمرا

آتش میگویم بقدح نیست مردم اندر حسرت نعمت است آنچه آید بر تو از غم است خود را بجای گمان نمی تسبیح

از صفتی تا مقصد فرمات کان چه دادوستد این چه است

حاصل علم سر سخن میشینیت خام به دم بختند شوم سوختم «در حدیث»

از دیوان سعدی :

صاحبی میدرسد زانقا بگفت مرد صحبت اول طریق را کفتم میان عالم و ما به چه فرق بود آشتی سارگوی آنان این فرقی را

اینقدر محبت بر تو نیست همه دنیا محبت است اینقدر نیست گفت او هم خوش و بد بر روی زمین محبت میکند که کبر و حسد است

نادر و ما به و غیر طاعت است محو است بجز عالم نماند است در در ترس نیست بر تو نیستان گاه مرد است رفت نماند است

کسی گوی دولت زمین بود که در دست آسایش خلق بود تو بر خلق نیکی کن ای حکیمت که در دایمست خدا بر تو سخت

«صحنه واقعه قبل از وقوع با یکدیگر مریغ سود خازد و چو رفت کار از دست»

غایت ناصد دولت زمین باد دعای نیکنگوانت قرین باد مراد و کام و محبت همیش باد ترا دمسر که گویا چنین باد

دست روشن بخت مجموع باد قدم ثابت و پاید مرفوع باد حیات خوش رفتن در دست جاهدت قبول و دعاست بسیار

بدر بکار نیست بر او باد اقبال در دست ترسند ام باد در دست سناک و در دست سنجید بخت نیست که ترسند بی حکم باد

فدای که بر سر شیعی زبانت مشرقه با بر دل ایستام باد

آفرین ندای بر پرسی که تو پرورد داری که تو زانو بخت نیست بختنهای است برسانا و چشم به فرساده

دعای زنده دلالت بر حق باو برین ندای عالمیانست غیر باو نپناه

کاشانه در لباس غیر بجز لاله که در صدف باشد ای که در بن آب جیرانی کوزه بگذار تا خرافت باشد

مردی که بیسج جانداره باغفاق برتر خاندای کرده است بیسج مروتیت صاحب گال را چشم از نظر مال جان چون غیب صورتی که بر او سرخ و دست

« بجان زنده دلان بعد از کفایت بود نیز از آنگو دلی را ز خود همیشه داری »

صحت ندارد زلفت نیز دلف بر او مله فولاد که صفت آنم ز نامم که از رحمت در پریش نماند و نماند که

پس را بی سول باشد جزا اگر مردی از حسن الی اثری نماند

شرف مرد بجد است که راستی و هر که این مرد خواند در حق بود حق قیمت خود به طای و من استیگان گشت این است برود نمود

آنجا که خضر و جنت بر بر سر است نه خفت چه در کسر در است

گناه که درین پنهان بر باد زفتش اگر خدای پستی به پارت میباش مقام صالح و خیر هنوز پیدا نیست نظر برین معاد است بی برین معاش

اگر نه از نماند زنده است نه خفت نه خفت بر غیر نیست نه خفت

سزای دشمن این بر که میزند جیبان روی دردی بی بیان نصیب آنم سر نماند در دست مباحی میباشند از بی نصیبان

صاحبان از گناه تو بکشد عازله از نصیبت استغفا

نویی آشفته نماند که بر او شکستند یا وجود و در حق اعظم میوه خوردند نظر آنکه خود بدین شقی خاک الحق انصاف تو ای داد که جسم بنظرند

عازله هر چه شبانی و باغی کند که چه ملک است بیسج خوردند تا عذوبل پسندنی بجز کننی که خدا چه تو در ملک بی جانورند

دوستی با که شنیدی که بر سر جان حق است و بی طایندی بی صبرند ای که بر پشت زمین بر وقت آن نیست در گران در شکم با در پشت پذیرد

کوفتندی بر این که گفته بود گوسفندان در خسیه و در میزند این سرای است که البته خلخ ایست ننگ آنم که در دست سرای گزند

آنکه با از سرخوت نمانی بچاک حاجت خاک شد و نقل بر او میزند کاشکی قیمت انفس بر اندن خلق آدمی چند که با قیمت غیرت شمرند

ملن بخار میتر نشود در دستان ملن بخار جیبان در خسیه میزند بعد از مرد کونام نصیب هرگز زنده است که نامش بکونی نبرد

گر بجای می که بجونی و ملن امر و بر بجو در زب بسیار بجونی نیسانی با بزم

با کینیم که در مرض بر آن آنیم در نوز که در جسد نماند که ایند بدین قسمه پذیرد تا کینان را چه عمل نظر با بنسپید

ای نفس اگر بیدار بختی تن بسکری در پیشی خست یا کنی بر تو آفری دنیا زانی است عشوه ده دست
 کرد خود چوانی قدرتش درون نیکو نهاد باش که پاکینه نظری چندان نیاز و آرزو از تو بجز
 راهی بودی بخت خیر سرود راهی بود عاقبت اکنون خیزی و صومی کنی که بر هم از تو بران سلم چون کن کردی از برون فردی
 بار داشت علم با نام تجسس عمل با علم اگر عمل کنی شایع بی باقی علم آموخت است با نردی آب و روزه و بی صورت آن آن مستوری
 از صدی کی جای پدید آورده شرف علم در شب با و در طلب علم دیگری مردان بسی در رخ بجای رسیدند تو بیست کجا رسی از نفس پیری
 عمری که سرود بر حال سی کی تا در رضای خلق همچون بسری تسلیم شو که اهل تیسری که حال با برودن گنج حافیت از گنج صابری
 پیش از من و تو برخ جاننا کشیدند طغزای سیکستی و نبل بد خستری
 سخن بر تو آرزو است شکر است سر پیش بر این خست منبر روانی در کز نشت آفتاب سبب است چه حاجت است به طرد زین
 در چمت اختیار و به دست فخر که نظر باش که در سنگ است کیست ناز که خیر است شوکل عزت بدان کند که در شک و آفت
 بشو از سخن خستی چه نرفته که بر این اندیشه نرفته اندی چیست از سر دل را در نرفته اندی آن داد در بر هم نرفته پسندی
 نهان منابع مکن در ظاهر صورت مکن چندانکه در معنی پنهان است چو معنی یافتی حق در هاک کآن نغمه است اینها شکرگاه
 چه گشتی طیب از تو و میازار که بیماری توانی و در گریه چه بدان رفت با نانی مینکن چه بود و سیر خردی شایع شوکل
 من بر بر شنائی آن یکبار چراغ از جسته کی نگردد نشاید گامی چون گزافه خرا چه سیر آمد نکرد کرده داد
 و فاداری کنی نشت شامی که بر فرباعی آرزو سپاسی جزای مردی بجز مردی نیست بر آن خوش نماند آرمی نیست
 تو سیکستی کنی در و جدا انداز که از تو در بیابانت ده باز
 بی هیچ باره و خاطر هیچ دیدار که بر و بجز نشت آرمی سپید مخلص بر کس تا بشن آینه ز خویش نیای بی کی که نغمه سخن بی بار
 و که بیند کس ای گرفتاری گناهت که بر تو که نشانی آید چه از نشت کی شایان و من ننگین یکی بخواب من از دنیا او بیدار
 را که یوه ششیرین بست بی نغمه پرانست نام سچی که خوشی آید بار کسی که از هم و تجار من نیندیشد چه امن از نعم و تجماری شوم بیار
 برامت نفسی رخ چو پدید آید شب شراب نسیه ز بیاید و نماند ز نام قتل پرست با نانی نفس ده که که در شمش بخورده و هم شمشیدار
 نگویمت که بر آرزو دست آن شوکل که خود ز دست مصدور شمشیدار